

در صورت ادامه بحران ناکارآمدی به فروپاشی می‌رسیم|مرد مستاصل چاره‌ای جز سرکوب خانواده ندارد| خشونت علیه والدین بسیار زیاد شده| تلاش روحانیت تنها در جهت توجیه نظام سیاسی مصرف می‌شود.

تقی آزاد ارمکی، جامعه شناس عنوان کرد؛



در حال حاضر ما دو نوع بحران داریم. یک نوع بحران درون سیستمی یا درون نظامی و نوع دیگر بحران برون نظامی است.

به گزارش اسپادانا خبر، تقی آزاد ارمکی، شناس جامعه گفت:

بحران اساسی ما تنظیم رابطه‌ی ما با جهان است. ما از این منظر در یک وضعیت بحرانی بنیادی قرار گرفته‌ایم و مسئله تحریم، جنگ، مداخله‌ها در ایران، مداخله‌های کشورهای حاشیه‌ای، جنگ در حاشیه ایران و از همه مهمتر مسئله مهاجرت وجود دارد. مهاجرت یک نشانه‌ی خیلی مهم و عمده در بحران تنظیم رابطه بین ایران و جهان بیرونی است. مهاجرت در ایران دقیقاً یک مسیر یکطرفه است. آدم‌ها می‌روند که در جهان گم بشوند، می‌روند در یک سرزمین دیگری زندگی کنند و وقتی که رسیدند می‌گویند آخیش (کنایه از رها شدن) و خیلی‌هایشان به کشور بی‌اعتنا می‌شوند و از کشورشان فاصله می‌گیرند، گویی به سرعت فرهنگ محلی را می‌پذیرند بنابراین عموماً می‌روند که بمانند به همین دلیل است که ایرانیان مهاجرت کرده نقش عمده‌ای در ساختن جهان دیگر پیدا می‌کنند. این مسئله حکایت از بحران ایران با جهان پیرامونی دارد و نقش اساسی آن به دولت و گروه‌های ذی‌نفوذ، تجار، روشنفکران و سیاستمداران برمی‌گردد.

او ادامه داد:

عمده‌ترین و شاخص‌ترین بحرانی که با آن مواجه هستیم بحران ناکارآمدی نظام سیاسی است. دولت‌هایی که در ایران تشکیل می‌شوند تلاش می‌کنند به این بحران پاسخ دهند مثلاً ایده‌هایی مانند اصلاحات، دموکراسی، عدالت، مقابله با نابرابری، کوچک کردن دولت، دولت ملی یا مردمی، دولت نوکر یا خادم مطرح می‌شود. همه این‌ها پاسخی برای عبور از بحران ماندگار معاصر ایرانی است. متأسفانه این بحران خودش را به اشکال گوناگون تکثیر کرده است مانند بحران مشروعیت، فساد، بحران اقتصادی، مالی اعتباری، بانکی و مانند این‌ها اما اساساً کسی نمی‌تواند این بحران‌ها را سامان دهد چراکه ما با بحران ناکارآمدی مواجه هستیم مثلاً آموزش و پرورش را در نظر بگیرید. ما این همه متخصص داریم، جمعیت نخبگان بیکار داریم که همگی به همان بحران ناکارآمدی نظام سیاسی برمی‌گردد. اگر نظام سیاسی کارآمد بود این مسیر در آموزش و پرورش طی نمی‌شد. ما بحرانی مثل مدیریت شهری داریم. شهردار عوض می‌شود انگار فقط تابلوهای سطح شهر عوض می‌شود. تا دیروز تابلوها می‌گفتند روی خط عابر پیاده راه نروید و امروز تابلوها می‌گویند خانواده شهدا را قدر بدانید بنابراین فقط تابلوها تغییر کرد. اگر این بحران را به سرعت درمان نکنیم ممکن است ما را به فروپاشی نزدیک کند. بحران ناکارآمدی نظام سیاسی منشأ تولید نابه‌سامانی و آسیب اجتماعی است. اگر جامعه‌ای نظام سیاسی متعهد به وظایف خودش در چارچوب قانون داشت این مسائل کمتر می‌شد چون نظام سیاسی ما در این اشل‌ها جا نمی‌گیرد و خودش دارد برای دیگران تولید سند و اهداف می‌کند، خودش از جایگاه داور خارج شده است و دارد منشأ نابه‌سامانی می‌شود. ادعای من این است که کشور ایران سراپا آسیب اجتماعی است. شما به من بگویید کجاها آسیب اجتماعی نمی‌بینید، نظام مطبوعات، نظام مدرسه، نظام خانواده، همگی به وضعیت آسیب خیلی خطرناکی دچار شده‌اند برای این‌که آن عنصر اصلی که می‌توانست جلوی این آسیب‌ها را بگیرد خودش بیمار است مثل پزشکی که قرار است جراحی کند اما خودش لرزه دارد، جراحی که دستش بلرزد در ساده‌ترین عمل می‌تواند منجر به مرگ بیمار شود چنین اتفاقی برای جامعه‌ی ایرانی افتاده است. امروز آسیب‌ها از رابطه‌ی بین من و فرد نزدیک به خودم مانند همسر یا فرزندم شروع شده تا جهان بیرونی. ما همه جا آسیب‌های فراگیر داریم و متأسفانه به یک درد مزمن و پنهان شده‌ی

علاج تبدیل شده است که می‌تواند خطرناک باشد. وقتی آسیب‌های متعدد وجود دارد اما راه‌حلهایی برای آن وجود ندارد مردمان عصبانی تولید می‌شود. آدم‌هایی که نمی‌توانند از سرمایه‌های اخلاقی و فرهنگی خودشان استفاده کنند. جامعه‌ی ایرانی پر از جسارت و بد اخلاقی شده است. مردمان ایرانی از آن‌چه دارند و ندارند ناراحت و عصبانی هستند. وقتی ظرفیت ناراحتی و عصبانی بودن پر شود می‌تواند منشا خشونت شود؛ خشونت علیه خود یا دیگری. ببینید خشونت از این‌جا مولد می‌شود که آدم‌ها آن‌چه که دارند و داشته‌اند را نتوانند برای موقعیت‌های مناسب برای رفع مشکلات مورد استفاده قرار دهند. الان نظام فرهنگی و اخلاقی ما نمی‌تواند نتیجه‌بخش باشد، آدم‌ها احساس استیصال و درماندگی می‌کنند، احساس می‌کنند بیچاره هستند، این مسئله سبب می‌شود عصبانی در افراد شکل بگیرد. در این وضعیت قواعد هم که حاکم نیست یعنی جامعه یک جامعه‌ی به‌سامانی نیست که کاری انجام دهد، آن‌وقت هست که خشونت فراگیر می‌شود و جامعه به یک ساحت خشونت بین‌فردی، بین‌جمعی، بین‌سازمانی دچار می‌شود.

وی اظهار کرد:

شما یا در خانه‌ای یا بیرون از خانه در کار افتاده‌ای بنابراین مجبور می‌شوی خشونت را در یکی از این محل بروز بدهی چون بین این دو چیزی وجود ندارد. هرآن‌چه از بیرون کسب می‌کنی در خانه منتقل می‌کنی و هرآن‌چه از خانه هست در بیرون منتقل می‌کنی. یکی از جاهای مهم برای زنان و مردان ایرانی این است که اگر در بیرون سرکوب شدند در خانه پاسخ آن سرکوب را بدهند، اگر در بیرون آسیب دیدند در خانه جواب این آسیب را می‌دهند. اگر بیرون مشکلات اقتصادی دارند از خانه طلب حل مشکلات می‌کنند مثلاً شما مشکل بیکاری را در نظر بگیرید. الان چه کسی دارد به مشکل بیکاری پاسخ می‌دهد؟ خانواده دارد به مشکلات بیکاری پاسخ می‌دهد. دختر و پسر بیکار حل مشکلات بیکاری را از خانواده طلب می‌کند. برای همین خیلی از پدران و مادران که یک عنصر مالی یا یک سرمایه‌ای دارند تحت فشار دختران و پسران‌شان هستند تا این سرمایه را تبدیل به پول کنند، پول را به فرزندان خودشان بدهند تا آن‌ها بتوانند زندگی کنند. من خانواده‌هایی می‌شناسم که پدر و مادر خانواده به دلیل بیکاری فرزندان‌شان تحت فشار آن‌ها هستند تا خانه را بفروشند تا از پول حاصل شده فرزندان بتوانند زندگی کنند حتی به این معنا که پدر و مادرشان بیچاره شوند. الان در هر خانواده‌ای حداقل یک صندوق مالی قرعه‌کشی وجود دارد تا بتوانند به اعضای خانواده کمک مالی کنند. این یعنی فشار مالی روی دوش خانواده است درحالی‌که این مسئله را باید واحدهای تجاری خصوصی و دولتی انجام دهند اما چون آن بخش ناکارآمد است سنگینی مسئولیت روی دوش خانواده می‌افتد، خانواده در کنار بسیاری از مشکلات دیگر مانند بیماری‌ها تحت فشار قرار می‌گیرد، مشخص است در چنین وضعیتی در خانواده عصبانیت‌گری شکل می‌گیرد. آن ناکارآمدی در حوزه نظام سیاسی در نظام فرهنگی هم وجود دارد. خرده فرهنگ‌ها نمی‌توانند نداشتن و سازگاری را توضیح دهند، خانواده‌ی دیروز نداشت و سازگار بود اما خانواده امروز این‌طور نیست چون فضای عمومی و رسانه دارد مصرف کردن را تبلیغ می‌کند، هم رسانه ملی این کار را انجام می‌دهد و هم سایر رسانه‌ها و بعد جامعه می‌گوید چه کسی گفته من باید با نداشته‌ها بسازم بنابراین آن نظام فرهنگی که به سازگاری کمک می‌کرد دیگر وجود ندارد گویی در حوزه فرهنگی نوعی بی‌طبقه‌گی ظهور کرده است یعنی همه آدم‌ها مثل هم می‌خواهند بخورند، پوشند، زیبایی را نشان دهند، تفریح کنند، چون این توانایی وجود ندارد همه فشارها به خانواده منتقل می‌شود، یک خانواده فقیر که تا دیروز سازگاری می‌کرد دیگر این کار را انجام نمی‌دهد بنابراین شاهدیم که خانواده مملو می‌شود از نابسامانی و خشونت علیه یکدیگر. این هست که دختران علیه مادران و پسران علیه پدران هستند و ما شاهد یک نوع بهم ریختگی هستیم به تعبیری دیگر نوعی فردگرایی ایجاد شده است. توجه به منافع فردی بیشتر شده است مثلاً منطق افزایش طلاق به فرهنگ برمی‌گردد البته دلیل دوم و سوم آن اقتصادی و اجتماعی است، اما دلیل اول به مسائل فرهنگی برمی‌گردد چراکه فرهنگ فرد را به صبر کردن دعوت نکرده است. امروز دیگر این کلیشه فرو ریخته است. جامعه دیگر این ایده را قبول ندارد. دهه شصتی‌ها به بعد دیگر چنین صبری را نمی‌پذیرند، آن‌ها فکر می‌کنند خودشان مهم هستند برای همین هم ما از این به بعد طلاق زیادی داریم، روابط جنسی خارج از خانواده را زیاد داریم و همچنین خشونت داریم. تا دیروز مردان به یک معنای فرهنگی زنان خود را آزار می‌دادند ولی چیزی که الان داریم می‌بینیم شبیه آزارهای قبلی نیست. مرد مستاصل چاره‌ای جز سرکوب خانواده ندارد چراکه بیرون از خانواده هیچ حامی‌ای ندارد بنابراین در بحران زن یا فرزند خود را سرکوب می‌کند، جدیداً پدیده‌ای ظهور کرده به نام فرار مردان همسر دار از خانه برای این‌که نمی‌تواند زندگی را تأمین کند از طرفی چون قدرت خشونت کردن ندارد یا نمی‌خواهد در خانواده خشونت کند خانه را ترک می‌کند. این مسئله یک مورد یا دو مورد نیست که از کنار آن بگذریم. درآورد است که مردان همسر دار به دلیل عدم توانایی در تأمین نیازهای زندگی خانه را ترک می‌کنند تا گم شوند. از طرفی خشونت زنان علیه مردان دارد در این کشور رشد می‌کند. من سال ۱۳۷۰ پژوهشی در تهران انجام دادم که نتیجه آن پژوهش گفت یک درصد زنان مردان خود را کتک می‌زدند اما الان بیشتر شده است البته گاهی زنان می‌پرسند چرا فقط مردان خانواده ما را بزنند و ما مردان دارای رفتار ناهنجار را کتک نزنیم. این هم شیوه‌ای است که یگویم داریم به سمت تعادل می‌رویم اما نشانه مهم آن این است که مشکلات درون خانواده بسیار بیشتر از دیروز شده است و آن‌قدر زنان را عاصی کرده که اقدام به کتک زدن همسران خود می‌کنند. امروز خشونت علیه والدین در خانواده‌ها بسیار زیاد شده است. در تاریخ ایران به ندرت وجود داشته است که فرزندی والدین خود را بزند. در داستان رستم و سهراب این رستم است که سهراب را می‌کشند تا این‌که سهراب رستم را بکشد. رسانه‌ها به این مسئله‌ها نمی‌پردازند. امروز پدر بزرگ و مادر بزرگ‌ها را از خانه بیرون می‌کنند. در جامعه ما نسل اولی‌های تنها و بلا تکلیف زیادی وجود دارند. اخیراً موردی دیدم که به مرگ نزدیک شدم. آدم متمولی که به دلیل بیماری اطرافیان‌ش تصمیم گرفتند او را به خانه سالمندان بفرستند، همان مقابل خانه سالمندان سخته کرد و فوت شد. اطرافیان می‌گویند چرا من باید هزینه و وقت بگذارم اما دیروز این‌گونه نبود. دیروز آدم‌ها می‌گفتند من انجام می‌دهم و خدا به من پاداش می‌دهد. این‌ها گزاره‌های مهمی بودند که امروز کسی متعهد به بازخوانی آن نیست. امروز روحانیت از بازخوانی این ایده دست برداشته است. تمام تلاش روحانیت در جهت توجیه نظام سیاسی دارد مصرف می‌شود. دیگر خلقیات اجتماعی دستمایه روحانیت نیست. روحانیت از این دستور کار خارج شده و به بحث دین و آئین و دستیابی به مجموعه‌ای از گزاره‌هایی پرداخته که مشروعیت نظام سیاسی را توضیح بدهد. دانشگاه هم به همین سرنوشت افتاده است. او ایدئولوژی زده و سیاست‌زده شده است. کسانی می‌توانستند درباره خلقیات اجتماعی حرف بزنند که دستمایه آن‌ها فرهنگ، ادبیات و تاریخ ایرانی بود. امروز این جامعه یک جامعه غیرتاریخی و ضد تاریخ است، همه آدم‌ها درباره فرهنگ ایرانی نگاه ضد تاریخی دارند. در رسانه ما فهمی از تاریخ ایران نداریم بلکه تاریخ ما انتخابی و گزینشی شده است، فقط

زندگی علما در رسانه گفته می‌شود اما درباره تاریخ اجتماعی، چیزی که پیوند زنده است خبری نیست.

گفت و گو از مظاهر گودرزی | خبرآنلاین

برچسب ها: [آسیب های اجتماعی](#) [1]

[دانشگاه](#) [2]

[جوزه علمیه](#) [3]